

در حاشیه‌ی برگزاری همایش حمایتی از منشور مطالبات حداقلی تشکلهای مستقل صنفی و مدنی در شهر کلن

روز شنبه 22 آوریل در شهر کلن آلمان همایشی برای پشتیبانی از منشور حداقلی 20 تشکل صنفی و مدنی برگزار شد. این همایش شامل سه پنل کارگری، زنان و دادخواهی بود ضمن آنکه نمایندگانی از احزاب، سازمانها و افراد مستقل نظرات خود را راجع به منشور ابراز کردند. در بین سخنرانان کسانی بودند که با صراحت اعلام کردند جنبش انقلابی مردم ایران تنها با یک انقلاب اجتماعی به رهبری یک حزب کمونیستی و برقراری یک دولت سوسیالیستی می‌تواند موفق شود و یک بار برای همیشه ریشه ستم‌های مختلف را از میان بردارد. اما در بین سخنرانان و پنلیستها یک خط فکری دیگری هم وجود داشت که البته نه با صراحت بلکه زیر نام سوسیالیسم، از چگونگی کسب قدرت سیاسی و روند این کسب قدرت نه تنها شانه خالی کردند بلکه بیشتر نظراتی را تداعی کرده که باوری به توانایی کسب قدرت سیاسی طبقه کارگر ندارند.

تا آنجا که به جنبش زنان برمی‌گردد، آنها از همان روز روی کار آمدن جمهوری اسلامی و بخصوص در قیام اخیر مردم ایران موسوم به قیام ژینا، در عین حال که مورد شدیدترین سرکوبها بوده اند اما در صف نخست مبارزه علیه جمهوری اسلامی بوده، گزافترین هزینه‌ها را پرداخت کرده، و هنوز هم باتوجه به آخرین حملات سرپالی شیمیایی حاکمیتی به مدارس غالباً دخترانه، در کنوانی ترین نقطه‌ی سرکوب قرار دارند. از اینرو جنبش زنان یکی از سزاوارترین جنبشهاست که ضرورتها و وظایفی را پیش روی کمونیستها قرار می‌دهد تا رهبری و مسیر هدایت جنبش‌های زنان را هم بسته با دیگر جنبشهای اعتراضی به عهده گرفته و آنها را به سرانجام برسانند چراکه ریشه‌های ستم بر زن در تاروپود نظام مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و روابط کالایی سرمایه داری نهفته است.

برای بسیاری از فعالین سیاسی روشن است که در فعالیتهای سیاسی، ادبیات نوشتاری و شفاهی فقط در بردارنده بار معنایی و کلامی نیست بلکه متضمن خط سیاسی غالباً نهفته‌ای است که باید جدی گرفته شود. باتوجه به اینکه که نگارنده قصد به نقد کشیدن برخی از سخنرانهای حاضر در همایش را دارد، سعی می‌شود تا آنجا که ممکن است از عبارات و کلمات به کارگرفته شده توسط آنان استفاده کنم.

در حرفهای یکی از سخنرانها در بخش زنان، آمد که " مسئله‌ی زنان فقط امر زنان نیست و جای نقد است که در این پنل که 3 نفر از سخنرانها زن هستند و مجری هم یک رفیق زن است، چرا مردان سهمی از این پنل نگرفته و جای آنها خالی است و این امر قابل نقد است."

این دیدگاه خط سیاسی مدتهاست که در درون چپها ( به همان تعریف گسترده‌ای که طیف چپ دارد) وجود دارد، دیدگاهی که یا اساساً درکی از فرهنگ پدر/مردسالاری ندارد و یا با تمام ادعاهایشان درکی بسیار سطحی از سوخت و ساز سیماتیک تحت ستم بودن زنان دارند. پدرمردسالاری همیشه توسط فعالین راستین جنبش‌های زنان به نقد کشیده شده، این فعالین به راستی می‌دانند که ستم بر زنان و اشکال این ستم امری تاریخی است که سطوح مختلفی دارد، اگرچه همانطوری که در سطور آغازین گفته شد آن کسانی که مالکیت و کنترل ابزار تولید را به دست گرفته اند توانسته اند تاریخاً فرهنگی را به جامعه حقه کنند که به بهای ستم بیشتر بر زنان، امتیازاتی هم به مردان واگذار کند تا بتواند آن نظمی که در آن، هرلحظه بر انباشت سرمایه افزوده شود را تضمین کند. از این رو و اساساً سخت جانی و مودی گری این فرهنگ در این است که توسط کسانی به زنان تحمیل می‌شود که غالباً نزدیک ترین افراد به زنان هستند. این حرف مارکس که می‌گوید "فرهنگ طبقه‌ی حاکم، فرهنگ جامعه است" بسیار درست است، برای ما هم روشن است تنها با سرنگونی نظام سرمایه داری زنان می‌توانند به رهایی دست یابند، اما ما باید به آن فرهنگی که مرد را محق به انجام زن ستیزی می‌کند توجه کافی داشته باشیم. همین چند روز پیش زن جوانی در یکی از روستاهای ارومیه که قربانی پدوفلیسم حاکمیتی (کودک همسری) بوده و از همسرش جدا شده، به جرم ارتباط با مرد دیگری با دستان مردان خانواده اش به دارآویخته شد البته پس از آنکه موهایش را تراشیدند و کتکش زدند. یادمان نرود، سر مونا را، دختری که پدر و عمویش از ترکیه بازگرداند، توسط پسر عمو در شهر گردانده شد و در نهایت پدرمونا به قاتل رضایت داد. کیست که نداند، اینها تنها نمونه‌های بسیار کوچکی از زن ستیزی در ایران و سایر نقاط دنیاست آمار جهانی انواع زن کشی و خشونت علیه زنان در سراسر جهان آنقدر تکان دهنده است که بعضاً باورش آسان نیست، مثلاً کشوری مثل آلمان هر سه روز یک زن به دست شریک زندگی اش کشته می‌شود. اما پدر و مردسالاری اشکال دیگری هم دارد. به عنوان مثال پا گذاشتن به عرصه مبارزه و شوریدن برای زنان به مرتب دشوارتر از مردان است. از این رو فعالین جنبش‌های زنان ضمن آنکه فرهنگ پدر و مردسالاری را به چالش کشیده، محکوم کرده و علیه آن مبارزه می‌کنند، خواستار نگاه جبرانی و به نوعی تبعیض مثبت برای حضور زنان و مشخصاً در حوزه‌های فعالیت سیاسی هستند. به نقد کشیدن پنل به این دلیل که سخنران مرد در آن حضور ندارد، نشاندهنده خط سیاسی غیرانقلابی است که نه تنها نمی‌تواند صدای زنان انقلابی ایران را پژواک دهد بلکه با تقلیل دادن فرهنگ پدر/مردسالاری و نرمالیزه کردن این فرهنگ عملاً علیه جنبشی می‌ایستد که آوازه‌ی رزمندگی زنان آن، دنیا را درنور دیده آن هم تحت حاکمیت یکی از هارترین سیستمهای سرمایه داری تئوکرات که سالهاست کمر بسته است به سرکوب زنان ایران و به نوعی خاورمیانه.

این ادبیات اساس از خط سیاسی ای نشات می گیرد که نه تنها انقلابی نیست بلکه آگاهانه چشم را بر واقعیت‌های جامعه می بندد، آنجا که می گوید "دیگر جوانان ایران مثل گذشته نیستند، آنها از معیارهای کشورهای مدرن استفاده می کنند، با تکنولوژی، اینترنت و.. آشنا هستند و این ویژگی ها به آنها کیفیتی دیگر می دهد". نگاهی به رخداد‌های جامعه و بیانیه های جوانان انقلابی مشخصا سیستان و بلوچستان و کردستان نشان می دهد که اهمیت آنان اتفاقا در سوژه انقلابی بودنشان است، از خط فکری ای که به آن باوردارند که تنها با یک انقلاب اجتماعی می توان این مناسبات ستمگرانه زیر و زبر کرد و "بنیادش برانداخت". کیست که نداند جوانان سیستان و بلوچستان جزء محرومترین جوانان ایران هستند که اتفاقا کمترین امکان استفاده از اینترنت، فضای مجازی و... نداشته اند (برخی از جانب‌اختگان در سیستان و بلوچستان حتی دوربینی برای عکس گرفتن نداشته اند) اما رزمندگی، ایستادگی و جانفشانی شان علیه بنیادگرایی دینی حاکمیتی جمهوری اسلامی و مولوی عبدالحمید و طرفدارانش باعث شده که امید را در دل "هیچ انگاشته شده گان" روشن کنند. این خط فکری غیرانقلابی است که تلاش دارد عظمت و شکوه جوانان انقلابی را در نسبت دادن این جوانان به ارزشهای رایج در کشورهای غربی با رمز و واژه جوانان "مدرن" (تو گویی که هرچه مدرن است مترقی است و هرچه نیست غیر مترقی!!) را به جای انقلابی گری جا می زند، نمی تواند پژواک صدای جوانان جسور ایران باشد. این گرایش تا آنجا پیش رفت که "افزایش مالیات بر کارخانه های بزرگ، پافشاری و مبارزه برای تغییر برای قوانین به منظور بهبود وضعیت زنان، و تلاش برای وادار کردن دولت‌ها برای متحقق کردن قوانین را با مثال زدن تجربه موفق نیوزلند راه رفع ستم بر زنان می داند

یکی دیگر از سخنرانان به روشنی گفت که "سرنگونی جمهوری اسلامی نه تنها به نفع مردم ایران و مشخصا زنان است بلکه پس از براندازی جمهوری اسلامی، بهبود در شهرهایی مثل تورنتو و برلین محسوس خواهد بود". سوال اینجاست آیا حقنه کردن و به قدرت رساندن جمهوری اسلامی به قیام مردم ایران، ادامه ی سیاست‌های کشورهای امپریالیستی است یا جمهوری اسلامی خارج از مناسبات قدرتهای جهانی خود به خود به وجود آمد و اکنون آنقدر پلشت و اهریمنی است که در شهرهای برلین و تورنتو مشغول خرابکاری و مقابله با سیاست‌های این کشورهای امپریالیستی است؟ که فقط "با رفتن جمهوری اسلامی، نه تنها زنان ایران بلکه کشورهای آلمان و کانادا هم می توانند نفس راحتی بکشند." آنانی که به حق خود را چپ، و نه کمونیست می خوانند، نمی توانند، به عبارت درست تری، نمی خواهند ببینند که یکی از ویژگی‌های این جنبش انقلابی اعتباربخشی به سوژه انقلاب و کسب قدرت سیاسی توسط آن زنان، مردان و اقلیتهای جنسی جنسیتی است که راه حل را در براندازی نظام روابط کالایی می دانند. بر عکس آنانی که در بخشی از حرف‌هایشان در این همایش گفتند "راه حل، پناه بردن به گروه‌های علمی، تخصصی و در نظر گرفتن شاخصه های آماری است، نیاز است به مهندسانی که بتوانند سد سازی کنند و یا کارشناسانی که نظام بانکداری را اداره نمایند!!"

البته که انکار واقعیت‌های خیزش انقلابی مردم ایران چیزی از اهمیت و شکوه آن کم نمی کنند بلکه باعث می شود که مردم بیش از همیشه متوجه باشند، فقط ادعای همراهی با جنبش انقلابی مردم ایران کافی نیست. آن خط سیاسی که بتواند مطالبات مردم را سازمان بخشد و رهبری آن را تا تحقق خواسته های مردم زحمتکش، کارگر و به حاشیه رانده شده و هیچ انگاشته شده، تا تحقق رهایی زنان و اقلیتهای جنسی از ستم جنسیتی را به پیش ببرد، ضرورتی انکار ناپذیر است.

شیوا سبحانی

23 آوریل، هامبورگ